

جلو‌های عدالت ترمیمی در نهادهای موجب سقوط کیفر در قانون مجازات اسلامی

مجتبی فرهمند^۱، حسین آقایی نیا^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۷/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۸/۳۰

چکیده

زمینه و هدف: نظام عدالت کیفری در ابتدای شکل‌گیری، بر مجرم و مجازات کردن او متمرکز بود، اما به تدریج در کنار بزهدار، رکن دیگر جرم، یعنی «بزه‌دیده» نیز مطرح و نظام عدالت کیفری دست‌خوش تغییر و زمینه‌های ظهور عدالت ترمیمی مهیا شد. هدف پژوهش حاضر، بررسی جلوه‌های عدالت ترمیمی در نهادهای موجب سقوط کیفر در قانون جدید مجازات اسلامی است.

روش: پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی است. به این ترتیب سعی شد با بررسی منابع کتابخانه‌ای و تحلیل اسناد و منابع مدون، سیاست جنایی تقنینی قانون‌گذار در قانون جدید مجازات اسلامی در نهادهای موجب سقوط کیفر و در پرتو اندیشه‌های عدالت ترمیمی تشریح شود. در این راستا، به رویه قضایی محاکم دادگستری نیز توجه شد.

یافته‌ها و نتایج: پژوهش نشان داد که نهادهای چهارگانه گذشت شاکي، معافیت از کیفر، عفو و توبه در قانون مجازات اسلامی برای سقوط کیفر پیش‌بینی شده‌اند. گرچه این نهادها به صورت بالفعل ترمیمی نیستند و می‌توان گفت در بیشتر این نهادها، کانون توجه قانون‌گذار به سوی اصلاح بزهدار است، ولی در تأسیس این نهادها سعی در حفظ و احیاء حقوق بزه‌دیده نیز شده است. به این ترتیب قانون مجازات اسلامی در نهادهای موجب سقوط کیفر، ظرفیت‌های خوبی برای حمایت کیفری از بزه‌دیده و پیشرفت به سوی اجرای برنامه‌های عدالت ترمیمی دارد، ولی این ویژگی‌ها زمانی مفید است که مورد استقبال قضایی واقع شود.

کلیدواژه‌ها

قانون مجازات اسلامی، عدالت ترمیمی، کیفرزدایی، بزه‌دیده، جبران، گذشت.

^۱. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه (نویسنده مسئول)؛ رایانامه:

farahmand.dadvarz@yahoo.com

^۲. دانشیار حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تهران

مقدمه

آمارهای رسمی نهادهای بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، حکایت از رشد قابل توجه جرایم در سطح جهان دارد، به طوری که رشد جرم از رشد جمعیت و رشد اقتصادی بسیاری از کشورهای دنیا بیشتر است (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۶: ۱۱). افزایش ناامنی و رشد انواع جرائم شدید مانند خرید و فروش انسان، تجارت غیرقانونی مواد مخدر، تروریسم و ایجاد فرقه‌های تروریستی مانند داعش، که به چالش اساسی جوامع تبدیل شده، دغدغه‌های بزرگی برای حفظ نظم و امنیت به وجود آورده است. علاوه بر این موارد، نظام عدالت کیفری سنتی از جهات دیگری نیز دست‌خوش انتقاد است. دلایلی از قبیل فساد و سلامت نداشتن ارکان مختلف این نظام، نبود دسترسی کافی و برابر برای همه افراد جامعه، دخالت مراجع سیاسی در اجراء یا اجرائشدن عدالت کیفری، نبود حمایت شایسته از بزه‌دیدگان و گروه‌های آسیب‌پذیر فراروی بزه و به‌طور کلی ظرفیت محدود این نظام برای پاسخ‌گویی به نیازها و ضرورت‌های ناشی از وقوع بزه و اجرای عدالت در امور کیفری، آن را با چالش‌های جدی مواجه کرده و پرسش‌های جدیدی مطرح می‌کند که اصولاً عدالت کیفری چیست؟ آیا دولت بهترین مرجع و منبع درک، شناخت، تأیید و اجرای عدالت در امور کیفری است؟ نقش و جایگاه بزه‌دیده و جامعه در تبیین و ارائه درک جدید از عدالت و اجرای آن چگونه است؟ آیا می‌توان نقش و جایگاه فعلی دولت در اجرای عدالت کیفری را با نقش و جایگاه سایر سهام‌داران عدالت در امور کیفری معاوضه کرد؟ و به‌طور کلی، از اجرای عدالت در امور کیفری چه اهداف و انتظاری باید داشت (غلامی، ۱۳۸۵: ۲).

در کشور ما نیز تورم کیفری یکی از چالش‌های مهم دستگاه قضایی است. برابر آمارها، شمار پرونده‌های قضایی در سال ۱۳۸۳ در مقایسه با سال ۱۳۶۴ دو و نیم برابر شده است. در حالی که در سال ۱۳۶۴ در برابر هر ۱۸ نفر یک پرونده قضایی وجود داشته است، این رقم در سال ۱۳۸۳ به دو و نیم برابر افزایش یافته است. این در حالی است که در برخی

کشورها در برابر هر هشتاد نفر یک پرونده وجود دارد. برآوردها همچنین افزایش پرونده‌ها در آینده را پیش‌بینی می‌کند. تحقیقات میدانی نشان از آن دارد که یکی از دلایل این افزایش، جرم‌انگاری‌های بی‌رویه است. برای حل این معضل، راهبردهایی پیشنهاد شده، از جمله روی آوری به بدیل‌های قضایی و جرم‌انگاری، مانند صلح و سازش، افزایش توانایی افراد جامعه در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها و نیز توجه به اهمیت و اعتبار داوری و نهادینه کردن آن (نوبهار و همکاران، ۱۳۹۳: ۴۲). در پاسخ به ناتوانی‌هایی که بسیاری از مجریان عدالت و کارگزاران واکنش اجتماعی، در طی روند سنتی نظام عدالت کیفری از آنها آگاه بودند، عدالت ترمیمی ظهور یافت و به تدریج روش‌های جدیدی به‌طور آزمایشی به منظور برخورد با چالش‌های ناشی از جرایم ارتكابی مورد استفاده قرار گرفت (رایت و مارشال، ۱۳۸۴: ۹۷). به عبارتی، عدالت ترمیمی بیان‌گر تجربه کم‌وبیش موفق‌تری است که در عمل، در برخورد با عواقب زیان‌بار ناشی از جرم و ملزومات آن در آینده به‌دست آمده است.

در روند تحول عدالت کیفری، ابتدا دادگستری عمومی براساس سزادهی بود و بنابراین، مرتکب جرم مورد توجه قرار نمی‌گرفت. در این دیدگاه فرض بر این است که عمل مجرمانه عملی است که از نظر اخلاقی مذموم است، بنابراین مرتکب آن باید به میزان همان بدی اخلاقی که ایجاد کرده با واکنش بدی به نام مجازات روبه‌رو شود. در مرحله بعد از مفهوم اخلاقی عدالت فاصله می‌گیریم و با نگرشی بالینی پزشکی روبه‌رو می‌شویم. به تدریج در کنار بزه‌کار رکن دیگر جرم، یعنی «بزه‌دیده» نیز مطرح و نظام عدالت کیفری دست‌خوش تغییر شده و به تدریج نویددهنده ظهور عدالت ترمیمی می‌شود (سماواتی پیروز، ۱۳۸۵: ۳۸).

پژوهش‌های بزه‌دیده‌شناختی از آغاز دهه ۱۹۸۰ به بعد، مفاهیم خاصی از قبیل ترمیم، احیا، بازسازی، جبران، میانجی‌گری و... را وارد ادبیات حقوق کیفری کرده است. این مفاهیم از سال ۱۹۹۰ میلادی به بعد، به عنوان ارکان عدالت ترمیمی، تلقی شدند (رایجیان اصلی،

۱۳۸۴: ۹۷). در حال حاضر صرف نظر از مباحث نظری که قائل به جایگزینی عدالت کیفری سنتی یا رقابت عدالت ترمیمی با عدالت توزیعی است؛ عدالت ترمیمی به عنوان یک رویکرد جدید در عرصه سیاست جنایی دیده می‌شود، به طوری که می‌تواند سیاست جنایی سنتی در قبال مجازات بزهکاران را به نحو بنیادین متحول سازد. در این نگرش، عدالت ترمیمی شیوه‌ای برای اصلاح نظام عدالت کیفری محسوب نمی‌شود، بلکه مفهومی است برای تحول کل نظام حقوقی، زندگی و رفتار افراد و حتی سیاست دولت‌ها در ابعاد مختلف (بریث‌ویت، ۲۰۰۳: ۱). ارتکاب جرم بر بزه‌دیده به صورت مستقیم و اعضای خانواده وی، شهروندان و کل جامعه تأثیر می‌گذارد و در مواردی هم خود بزهکار، بزه‌دیده محسوب می‌شود (رهامی، ۱۳۸۹: ۳۴). در چنین اوضاعی عدالت ترمیمی، بزهکار، بزه‌دیده و جامعه را برای یافتن راه‌حل‌های مصلحت‌گرا گرد هم می‌آورد تا ضمن فراهم شدن زمینه‌های بازگشت بزهکار به جامعه، نظم عمومی تأمین شده و وضعیت اسف‌بار بزه‌دیده ترمیم شود. به این دلیل است که گفته می‌شود «گسیختگی در روابط انسانی، تعهدهایی را برای افراد درگیر در بزهکاری و جامعه‌ای که جرم در آن رخ داده است، در پرتو دستاوردهای عدالت ترمیمی، پدید می‌آورد» (سیمونز، ۲۰۰۷: ۹). در واقع می‌توان گفت عدالت ترمیمی، تعارض و اختلاف را بیش از آنکه فرصتی برای خودنمایی قدرت عمومی تلقی کند، امری مرتبط با بزه‌دیده و بزهکار تلقی می‌کند و آن را نوعی دارایی می‌داند که از دست صاحبانش گرفته شده و اکنون باید به صاحبان اصلی آن بازگردد. بر این اساس مجموعه‌ای از تدابیر شامل عذرخواهی، جبران خسارت، پذیرش مسئولیت آسیب‌ها و صدمات از طرف بزهکار و تلاش‌های دیگر برای درمان از راه مجازات‌های تکمیلی، عدالت ترمیمی تلقی می‌شود (منکل - میدو، ۲۰۰۷: ۱). عدالت ترمیمی دارای ماهیتی سیال است و شامل طرح‌ها، برنامه‌ها و اندیشه‌های گوناگونی می‌شود. میان صاحب‌نظران نیز در مورد تعریف آن اختلاف نظر وجود دارد؛ ولی از لحاظ فلسفی، ساختاری است که نوع دیگری از اندیشه و تفکر نسبت به جرم و عدالت کیفری را عرضه می‌کند. عدالت ترمیمی روش جدید

اندیشیدن هم درباره جرم و هم درباره چگونگی واکنش به آن است (زهر، ۱۳۸۳: ۱۹). به بیان ساده می‌توان گفت، عدالت ترمیمی فرایندی است که به وسیله آن تمام اشخاصی که در حادثه مجرمانه دخیل هستند، گرد هم می‌آیند تا با مشارکت یکدیگر در مورد آثار و نتایج عمل مجرمانه و آینده بزه دیده و بزهکار جامعه بعد از وقوع جرم، چاره‌اندیشی کنند (عباسی، ۱۳۸۲: ۵۷).

در مجموع عدالت ترمیمی چهار هدف جبران، ترمیم، سازش و آشتی و استقرار مجدد بزهکار و بزه دیده در جایگاه اجتماعی قبل از وقوع جرم را تعقیب می‌کند. اگر به اهداف و مصادیق عدالت ترمیمی توجه شود به وضوح مشخص خواهد شد که یک مؤلفه مشترک در این رویکرد خودنمایی می‌کند و آن عبارت است از «تفویض اختیار تصمیم‌گیری درباره جرم از جامعه و حاکمیت به بزه دیدگان و بزهکاران و اعضای دیگر جامعه» (منکل - میدو، ۲۰۰۷: ۲). بی‌شک توجه به آموزه‌های عدالت ترمیمی در سیاست جنایی تقنینی، قضایی و اجرایی از رهگذر کیفرزدایی، برکت‌های زیادی را نصیب نظام عدالت کیفری خواهد کرد.

یکی از ویژگی‌های سیاست جنایی معاصر، گرایش به محدود کردن گستره کیفر به منظور هم‌تراز ساختن راهبردهای مبارزه با بزهکاری است. از دیدگاه سیاست جنایی، رفتارهایی که باید واکنش اجتماعی سازمان یافته کیفری را به دنبال داشته باشد، از پیش در قانون تعیین می‌شود (جرم‌انگاری). با این همه، رفتار مجرمانه ناگزیر اعمال ضمانت اجراهای جنایی را ایجاد نمی‌کند، بلکه سیاست جنایی برای کارایی بهتر در برابر پدیده مجرمانه، باید خود را به واکنش‌ها و پاسخ‌های غیر کیفری نیز مجهز کند. این واکنش غیر کیفری ناگزیر به معنی سلب کردن ویژگی جنایی عمل ارتكابی نیست (جرم‌زدایی)، بلکه جرح و تعدیل واکنش کیفری در قالب کاهش شدت یا حذف آن را دربر می‌گیرد (کیفرزدایی) (آنسل، ۱۳۹۱: ۱۰۷). به بیان دیگر کیفرزدایی عبارت است از جرم‌زدایی ناقص. در این حالت یک نوع مداخله و تدابیر اجتماعی جایگزین کیفر می‌شود ولی عنوان مجرمانه برای فعل یا ترک

فعل حفظ می‌شود (نجفی ابرندآبادی و هاشم‌بیگی، ۱۳۷۷: ۷۷). در کیفرزدایی، واکنش اجتماعی در برابر پدیده بزهکاری تغییر می‌کند، زیرا ویژگی جرم بودن فعل ارتكابی به جای خود باقی می‌ماند اما راه مبارزه با آن تغییر می‌یابد؛ یعنی به عوض مجازات، اقدام شایسته دیگری که جانشین مجازات باشد انتخاب می‌شود. بنابراین کیفرزدایی شامل همه شکل‌های جرح و تعدیل در درون نظام کیفری برای تخفیف یا حذف مجازات است (امینی، ۱۳۹۲: ۳۵).

قوانین مجازات و آیین دادرسی کیفری، مهم‌ترین قوانین در هر نظام حقوقی است. در سال‌های ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳، قانون‌گذار در حرکتی بی‌سابقه در یک‌صد سال گذشته، اقدام به تغییر و تصویب قوانین مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری در یک بازه زمانی محدود کرد. با ملاحظه این قوانین شاهد تأثیر زیاد دکتین حقوقی و آموزه‌های جرم‌شناسی در این قوانین هستیم. یکی از این آموزه‌ها، اندیشه عدالت ترمیمی است که قانون‌گذار نیز هم‌سو با آن، سیاست جنایی تقنینی جدیدی را پیش گرفته است. قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی و هم‌سو با آموزه‌های عدالت ترمیمی در مسیر کیفرزدایی، چندین نهاد قانونی را پیش‌بینی کرده است. برخی از این نهادها مانند تخفیف قضایی، مجازات جایگزین حبس و نظام نیمه آزادی، به دنبال تبدیل یا تخفیف مجازات‌اند. برخی دیگر مانند تعلیق اجرای مجازات، آزادی مشروط و تعویق صدور حکم، به دنبال تأخیر در اجرای کیفر و برخی دیگر مانند گذشت شاکی در جرایم قابل گذشت، نهاد معافیت از کیفر، عفو و توبه، در پی سقوط و حذف مجازات‌اند. در این پژوهش سعی ما بررسی جلوه‌های عدالت ترمیمی از گذر سقوط کیفر در قانون مجازات اسلامی است.

نکته‌ای که باید بیان شود، این است که نهادهای چهارگانه گذشت شاکی، معافیت از کیفر، عفو و توبه، به صورت بالفعل نهاد ترمیمی نیستند و حتی می‌توان گفت در بیشتر این نهادها کانون توجه قانون‌گذار به سوی اصلاح بزهکار است، ولی بزه‌دیده و حقوق وی به فراموشی سپرده نشده است و قانون‌گذار در تأسیس این نهادها سعی در حفظ و احیاء

حقوق بزه‌دیده نیز کرده است. علاوه بر این می‌توان گفت رویکرد این نهادها به گونه‌ای است که دو طرف پرونده را به سوی اجرای برنامه‌های عدالت ترمیمی، مشارکت فعال در رسیدگی‌های قضایی، انجام توافق میان بزه‌دیده و بزه‌کار و پیگیری آنها در خلال رسیدگی قضایی سوق می‌دهد که در هر مبحث به آن پرداخته شده است. در این مقاله سعی شد که نخست به این پرسش پاسخ داده شود که آیا به‌طور مشخص ظرفیت‌های ترمیمی در نهادهای موجب سقوط کیفر پیش‌بینی شده است یا خیر؟ و دوم این که سیاست جنایی تقنینی قانون‌گذار در این خصوص چیست؟

جلوه‌های عدالت ترمیمی در قانون مجازات اسلامی: با توجه به اینکه در تحلیل سیاست جنایی تقنینی قانون‌گذار، مراجعه مستقیم به نصوص قانونی و بررسی رویه قضایی لازم است، بنابراین محققان با بررسی متون قانونی به ویژه قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تحلیل رویه قضایی، سعی در بیان ظرفیت‌های جدید قانون مجازات اسلامی برای اجرای برنامه‌های عدالت ترمیمی و به سوی حمایت کیفری از بزه‌دیده داشته است. البته علاوه بر مواد قانون مجازات اسلامی به اسناد و استانداردهای بین‌المللی در خصوص اندیشه عدالت ترمیمی توجه و تا جایی که ممکن بوده این قواعد و اصول با مواد مرتبط در قانون مجازات اسلامی مقایسه شده است.

مبحث نخست؛ گذشت شاکی: گذشت در لغت به معانی مختلف دلالت دارد، از جمله «به معنی گذشتن، سپری شدن، بخشایش، عفو، بلند همتی» (معین، ۱۳۷۳: ۳۰۰) و در اصطلاح حقوقی، «گذشت به حالتی اطلاق می‌شود که شخص محق برای ادامه دعوی و رسیدگی کیفری از حق شخصی خود برای ادامه دعوی، انصراف حاصل می‌کند» (رای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۶۸، شماره ۵۲۵).

بر اساس قانون آیین دادرسی کیفری، جرم می‌تواند دارای دو حیثیت باشد، یکی حیثیت عمومی یا جنبه عمومی و دیگری حیثیت خصوصی (ماده ۸ قانون آیین دادرسی کیفری). اگر عمیق‌تر به مفهوم و فلسفه جرم‌انگاری بنگریم می‌توان گفت تمامی جرایم دارای جنبه

عمومی‌اند و از این جهت نیز جرم‌انگاری شده‌اند و به عبارت دیگر تمامی جرایم اعم از قابل گذشت و غیر قابل گذشت، محل نظم عمومی‌اند و قابلیت سرزنش دارند و مرتکب آن را می‌توان به درستی در قبال رفتار سرزنش کرد (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۰: ۸۲)؛ ولی قانون‌گذار باتوجه به اهمیت جرایم و آثار آنان برخی از جرایم را در زمره جرایم قابل گذشت احصا کرده است، با این تفسیر که در این جرایم حقوق قربانی جرم و شاکه خصوصی بیش از حقوق جامعه مورد تعدی قرار گرفته است. بنابراین یکی از تقسیم‌بندی‌های جرایم که آثار فراوانی بر آن مترتب است، قابل گذشت بودن یا غیر قابل گذشت بودن جرم است. در نتیجه در نظام عدالت کیفری جرایمی وجود دارد که حیثیت عمومی آنها دارای چنان اهمیتی است که جز به وسیله مقام صلاحیت‌دار، پیگیری نمی‌شود و دسته دوم جرایمی‌اند که تعقیب آنها به لحاظ مالی، اقتصادی یا مصالح خانوادگی و اخلاقی به شکایت متضرر از جرم یا بزه دیده موکول شده و در این موارد نهاد تعقیب تا دریافت شکایت قادر به انجام دادن هیچ‌گونه اقدام تعقیبی نیست. گفتنی است که در ادبیات حقوق کیفری با دو عبارت «رضایت» و «گذشت» مواجه می‌شویم که در پاره‌ای موارد به اشتباه به جای یکدیگر به کار برده می‌شوند. «گذشت» همان‌طور که گفته شد نمایان‌گر اراده بزه دیده است برای انصراف از ادامه رسیدگی کیفری، ولی «رضایت» زیر عنوان علل مواجهه جرم بحث می‌شود. در برخی جرایم، رضایت نداشتن مجنی علیه از ارکان اختصاصی جرم بوده است و با رضایت او یکی از عناصر تشکیل‌دهنده جرم از بین می‌رود و در نهایت جرم محقق نمی‌شود. البته گاهی اوقات قانون رفتار خاصی را بدون در نظر گرفتن وجود یا فقدان رضایت، جرم‌انگاری کرده است، برای مثال در حقوق ایران می‌توان به جرایمی مانند زنا، لواط و جرایم منافی عفت یا در حقوق انگلیس به قانون ختنه زنان مصوب سال ۲۰۰۳ اشاره کرد.

در نظام قانونی و قضایی ایران، در یکصد سال گذشته در خصوص قابل گذشت بودن یا نبودن جرایم، سیاست جنایی تقنینی واحدی اتخاذ نشده است. در قانون مجازات عمومی،

قانون گذار با اقتباس از قوانین فرانسه و با الهام از فرهنگ جامعه به ویژه مفهوم حق الناس در فقه، تعداد قابل توجهی از جرایم را در ماده ۲۷۷ قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴ و حدود بیست جرم دیگر را به تدریج در سایر مواد قانونی قابل گذشت اعلام کرده بود. با اصلاحاتی که در سال ۱۳۵۲ در مقررات آیین دادرسی کیفری به عمل آمد، با افزودن تبصره ۲ به ماده ۸ قانون آیین دادرسی کیفری، تعداد جرایم قابل گذشت افزایش یافت و قانون گذار با حذف مواد ۲۱۰ (اعمال منافی عفت) و ۲۱۳ (قوادی) قانون مجازات عمومی از جرایم قابل گذشت، (تبصره ۳ ماده ۸ مذکور)، سیاست جنایی متفاوتی را در مورد جرایم قابل گذشت در پیش گرفت. بدین ترتیب می توان گفت که قبل از انقلاب اسلامی با اینکه اصل بر غیر قابل گذشت بودن جرایم مورد قبول قانون گذار قرار گرفته بود، در قانون جرایم قابل گذشت که بالغ بر سی مورد بود احصا شد. جالب آنکه تعداد قابل توجهی از جرایمی که در حال حاضر غیر قابل گذشت تلقی می شوند، قبل از انقلاب اسلامی جزء جرایم قابل گذشت تلقی می شدند. از این قبیل جرایم می توان به جرایم لواط، هتک ناموس به عنف، روابط نامشروع، ازاله بکارت، ازدواج مجدد بدون تحصیل اجازه دادگاه، شکستن عمدی عضو و فریب دادن طرف ازدواج، اشاره کرد. پس از انقلاب اسلامی، اگرچه سیاست جنایی تقنینی اتخاذ شده بر توسعه برخی جرایم قابل گذشت تأکید داشت، در برخی موضوعات تعدادی از جرایم قابل گذشت در نظام گذشته به علت جنبه حق الهی آنها، غیر قابل گذشت شناخته شد. جرائم علیه عفت عمومی و تکالیف خانوادگی مانند زنا، لواط، تقبیل و مضاجعه از این قبیل جرایم است.

پس از تصویب قانون مجازات اسلامی در بخش تعزیرات در سال ۱۳۷۵، مفهوم کاملاً جدیدی از جرایم قابل گذشت وارد حقوق موضوعه شد. ماده ۷۲۷ این قانون با ذکر سی و یک ماده و قید جرایم مختلف، بیان می کند که در این موارد تعقیب جز با شکایت شاکی خصوصی شروع نمی شود و «در صورتی که شاکی خصوصی گذشت کند دادگاه می تواند در مجازات مرتکب تخفیف دهد و یا با رعایت موازین شرعی از تعقیب مجرم صرف نظر

کند». این رویکرد از همان زمان هم مورد انتقاد برخی حقوق دانان بود (آشوری، ۱۳۹۱: ۱۷۶)، زیرا چنین مفهومی از جرایم قابل گذشت، به ویژه برخی موارد مندرج در ماده ۷۲۷، هم با مفهوم جرایم حق الناس و هم با مفهوم سنتی جرم قابل گذشت مغایر است. برای مثال جرایم مهمی مانند تخریب اماکن و ابنیه، سرقت آثار فرهنگی و خارج کردن آنها از کشور یا آزار زن منتهی به سقط جنین برای تعقیب، نیاز به شکایت شاکی خصوصی دارد. با تصویب قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۲، رویکرد واقع‌بنیانه و معقولانه‌تری در این باره اتخاذ شد. به این نحو که قانون‌گذار در ماده ۱۰۰ این قانون بیان کرده است که در جرایم تعریزی قابل گذشت، گذشت شاکی یا مدعی خصوصی حسب مورد موجب توقف تعقیب یا کیفر است. به بیان دیگر قانون‌گذار تعقیب و ادامه رسیدگی را به طور کامل حق شاکی خصوصی دانسته است و در صورت رضایت وی، مقام قضایی اختیاری ادامه رسیدگی یا تعیین کیفر برای مجرم (برخلاف قانون تعزیرات ۱۳۷۵) را ندارد و باید قرار توقف صادر کند. پیش‌بینی این رویکرد، قطعاً بزه‌کار را برای اخذ رضایت بزه‌دیده مشتاق‌تر می‌کند، زیرا در صورت اعلام گذشت شاکی در جرایم قابل گذشت، جرم ارتكابی از سوی بزه‌کار هیچ آثاری برای وی در پی نخواهد داشت و از این منظر به قربانی جرم فرصت داده می‌شود تا در حل و فصل وضعیت و رفع پیامدهای ناگوار جرم دخالت داشته باشد.

اتفاق دیگری که در قانون مجازات اسلامی رخ داده، این است که قانون‌گذار رضایت مشروط و معلق را نیز پذیرفته است، ولی با این توضیح که شرط یا معلق علیه تحقق یافته باشد. این در حالی است که در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰ به گذشت مشروط و معلق ترتیب اثر داده نمی‌شد. جالب اینکه قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ در تبصره ماده ۱۰۱، فرض جدیدی را برای توسعه نهاد گذشت در جرایم قابل گذشت پیش‌بینی کرده است؛ به این نحو که: «گذشت مشروط یا معلق مانع تعقیب، رسیدگی و صدور حکم نیست، ولی اجرای مجازات در جرایم قابل گذشت منوط به تحقق نیافتن شرط یا معلق علیه است. در این صورت، محکوم علیه با قرار تأمین مناسب آزاد

می‌شود». پیش‌بینی این تبصره حوزه انتخاب قربانی جرم را وسعت داده است؛ به این نحو که تا زمان اجرای محکومیت، وی می‌تواند پیگیر توافقات صورت گرفته بین او و بزهکار برای جبران خساراتش باشد و از سوی دیگر نگرانی وی را نسبت به فقدان مجازات برای بزهکاری که نمی‌تواند به تعهداتش عمل کند، مرتفع می‌کند. از سوی دیگر به بزهکار نیز فرصت کافی برای جبران خسارت‌های بزه‌دیده داده می‌شود و از این رهگذر، بزهکار به فرایند ترمیمی و اجرای تعهد یا شرط پیش‌بینی شده برای اعلام گذشت شاکی به عنوان راه خروج از نظام عدالت کیفری می‌نگرد. همچنین بزهکار تا زمان شروع به اجرای مجازات جرم ارتكابی می‌تواند برای تحقق شرط مورد توافق تلاش کند.

قانون‌گذار با پیش‌بینی این ماده قانونی فرصت مناسب و کافی هم به بزه‌دیده برای پیگیری توافقات صورت گرفته با بزهکار و هم به بزهکار برای اجرایی کردن توافقاتها اعطا کرده است. برای برخی از شکل‌های بزه‌دیدگی، به‌ویژه درجایی که بزه‌دیده و مجرم یک رابطه اجتماعی از پیش موجود دارند، پرهیز از تأثیر احتمالی بدنام‌کننده تعقیب کیفری یا دست کم حکم رسمی، می‌تواند سودهایی هم برای بزه‌دیده و هم برای مجرم داشته باشد. زیرا در شیوه‌های غیررسمی، دو طرف به‌طور مستقیم درگیر، معمولاً می‌توانند نقش فعالی را در تصمیم‌گیری درباره پیامد مناسب پرونده برعهده بگیرند (اداره کنترل مواد مخدر و پیشگیری از جرم سازمان ملل متحد، ۱۳۸۴: ۸۹).

قانون‌گذار نیز در تبصره ماده ۱۰۱ یادشده به این مهم توجه کرده است. قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲، با افزایش ظرفیت نهاد گذشت در جرایم قابل گذشت، سعی در استفاده از فرایندهای ترمیمی کرده است؛ زیرا باعث فشاری زیرکانه به بزهکار برای مشارکت در فرایند ترمیمی به منظور اجتناب از مجازات سخت‌تر در نظام دادرسی متعارف می‌شود (ایوون و همکاران، ۱۳۹۰: ۳۵)، همچنین گامی مثبت و مؤثر برای جبران حداکثری خسارت‌های بزه‌دیده برداشته است. درباره اعلام گذشت بزه‌دیده، باید گفت قانون‌گذار در برخی نهادهای قانونی مانند معافیت از کیفر، اعمال مجازات‌های

جایگزین حبس و استفاده از نظام نیمه آزادی، اعلام گذشت بزه‌دیده را ضروری دانسته است و در عمل در صورتی که شاکی خصوصی اعلام گذشت نکند، مقام قضایی نمی‌تواند از این نهادها استفاده کند. به عبارت دیگر در این رویکرد، حمایت کیفری قانون‌گذار از بزه‌دیده بسیار پررنگ است. اما در برخی از نهادهای دیگر، قانون‌گذار تاحدودی از موضع قبلی عقب‌نشینی کرده و با هدف اصلاح و بازپذیری مجرم، صرف جبران خسارت بزه‌دیده یا برقراری ترتیب‌های جبران، آن‌را کافی دانسته و دیگر اعلام گذشت بزه‌دیده را ضروری ندانسته است. از جمله این نهادها عبارت‌اند از تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات و آزادی مشروط. بنابراین قانون‌گذار در این گونه نهادها ظرفیت قضایی را بالا برده و در عمل امکان استفاده قضات از این نهادها را افزایش داده است. از سوی دیگر نیز گستره بیشتری از جرایم را می‌توان در قالب این نهادها قرار داد و با پاسخ‌های غیر کیفری برای آنها ضمانت اجرا تعیین کرد. به بیان دیگر در جرایم قابل گذشت نمی‌توان از نهادهایی مانند معافیت از کیفر، نظام نیمه آزادی و جایگزین‌های حبس بهره برد، زیرا شرط اساسی استفاده از این نهادها اعلام گذشت شاکی و مدعی خصوصی است و در صورت اعلام گذشت بزه‌دیده در جرایم قابل گذشت، مقام قضایی مکلف است قرار توقف تعقیب صادر کند و نوبت به استفاده از نهاد دیگری نمی‌رسد. اما درباره نهادهایی مانند آزادی مشروط، تعویق صدور حکم و تعلیق اجرای مجازات با توجه به مشروط نبودن استفاده از این نهادها به اعلام گذشت بزه‌دیده، در عمل هم در جرایم قابل گذشت و هم در جرایم غیر قابل گذشت می‌توان از این نهادها بهره برد.

مبحث دوم؛ نهاد معافیت از کیفر: در نظام قضایی ایران، معافیت از کیفر برای نخستین بار در ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی پیش‌بینی شده است. در این نهاد قضایی، قاضی دادگاه پس از احراز مجرمیت متهم چنانچه تشخیص دهد که وی با مجازات نکردن نیز اصلاح می‌شود، می‌تواند با صدور حکم به معافیت از کیفر، پرونده را مختومه کند. تأسیس نهاد معافیت از کیفر که قبلاً تنها در موارد خاصی از قبیل شرکا و معاونان جرم در بعضی

مقررات قانونی از جمله ماده ۵۰۷ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵ و ماده ۵ قانون مجازات اخلاک‌گران در امنیت پرواز هواپیما پیش‌بینی شده بود، در نظام حقوق کیفری ایران به شکل ماده ۳۹ فاقد سابقه تقنینی است؛ زیرا این نوع معافیت مبتنی بر اصلاح مرتکب، جبران خسارت بزه دیده و کیفرزدایی است، بنابراین در ماهیت، با آنچه در قوانین خاص پیش‌بینی شده، متفاوت است. این تأسیس حقوقی از قانون جزای فرانسه ماده ۵۹-۱۳۲ اقتباس شده است. در ایران قانون‌گذار با تصویب نخستین قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۱۲۹۰ خورشیدی از نظام الزامی بودن تعقیب، تبعیت کرده و این روش تاکنون نیز ادامه داشته است.

باتوجه به اینکه یکی از راهکارهای مقابله با تورم کیفری از طریق قضازدایی و کیفرزدایی، پذیرش «اصل موقعیت داشتن تعقیب» است، قانون‌گذار هم در قانون مجازات و هم در قانون آیین دادرسی کیفری، در موارد خاصی این اصل را پذیرفته است. یکی از مصادیق پذیرش این اصل در قانون مجازات اسلامی، موضوع معافیت از کیفر است (مصدق، ۱۳۹۲: ۱۳۰). با دقت در ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی ملاحظه می‌کنیم که قانون برای اعمال مقررات این ماده شرایطی را مقرر کرده است که عبارت‌اند از: ۱. جرم از جرایم تعزیری درجات هفت و هشت باشد؛ ۲. دادگاه مجرمیت مرتکب را احراز کند؛ ۳. دادگاه جهات تخفیف را احراز کند؛ ۴. مرتکب فاقد سابقه مؤثر کیفری باشد؛ ۵. شاکی گذشت کرده باشد؛ ۶. ضرر و زیان بزه دیده جبران شده باشد یا کیفیت جبران خسارت مشخص شده باشد؛ ۷. دادگاه احراز کند که مرتکب بدون مجازات نیز اصلاح می‌شود. با مراجعه به مواد قانون مجازات اسلامی کمتر ماده‌ای را می‌بینیم که تا این حد در مسیر حمایت کیفری از بزه دیده پیش‌رفته باشد. در این ماده قانون‌گذار دو شرط را به‌طور جداگانه کنار هم‌دیگر آورده است، اول گذشت شاکی و دوم جبران ضرر و زیان بزه دیده یا مشخص شدن کیفیت جبران این خسارت است. به عبارت دیگر، صرف جبران خسارت بزه دیده کافی نیست، بلکه باید این جبران یا ترتیب جبران به نحوی باشد که موجب گذشت شاکی شود. یعنی

ممکن است با جبران خسارت بزه‌دیده، وی حاضر به اعلام گذشت نباشد و در این فرض نیز معافیت از کیفر منتفی است. این رویکرد باعث می‌شود بزهکار با جبران خسارت، سعی در دل‌جویی و اظهار ندامت نسبت به بزه‌دیده داشته باشد و از این راه، گذشت وی را کسب کند. گفتنی است در پاره‌ای موارد باوجود جبران خسارت توسط بزهکار (که این جبران خسارت می‌تواند با تأیید مرجع انتظامی، کارشناسی یا حتی خود بزه‌دیده باشد)، بزه‌دیده حق دارد اعلام گذشت نکند که در این صورت مقام قضایی در دادگاه نمی‌تواند به نهاد معافیت از کیفر متوسل شود. با توجه به متن ماده ۳۹، این نهاد فقط برای جرایم کم‌اهمیت درجه هفت و هشت پیش‌بینی شده است و این جرایم نیز باید از جمله جرایم غیر قابل گذشت باشد؛ زیرا در جرایم قابل گذشت با اعلام گذشت شاکی مقام قضایی مکلف به صدور قرار توقف تعقیب است و نمی‌تواند حکم به معافیت از کیفر صادر کند. توجه به شرط احراز مجرمیت برای دادگاه ما را به این مهم رهنمون می‌کند که این مرحله آخرین فرصت اعطایی به بزهکار است که از تصمیم نهاد رسمی کیفری دادگاه در مورد خودش رهایی پیدا کند؛ زیرا اگر در خصوص وی رأی محکومیت صادر شد، دیگر مشخصات وی برای همیشه در یک رأی محکومیت کیفری موجود خواهد بود هر چند در مراحل بعدی گذشت شاکی را بگیرد یا از نهادهایی مانند تعلیق اجرای مجازات، آزادی مشروط یا عفو استفاده کند.

نکته‌ای که در این قسمت گفتنی است این که هرچقدر هم یک نهاد قانونی موقی و مفید باشد، چنانچه رویه قضایی از آن استقبال نکند و قضات خود را مقید به استفاده از آن ندانند در عمل تلاش قانون‌گذار در پیش‌بینی چنین نهادی بی‌ثمر خواهد بود. به بیان دیگر قانون‌گذار در تصویب قوانین و پیش‌بینی نهادهای قانونی برای افزایش ظرفیت‌های حقوق کیفری باید به یک موضوع مهم نیز توجه کند و آن عبارت است از بررسی استقبال قضایی از نهادها و تأسیس‌های جدید حقوقی. با این توضیح می‌بینیم که نهادهایی مانند معافیت از کیفر، نظام نیمه آزادی و تعویق صدور حکم (اعم از ساده و مراقبتی) که از نهادهای موقی

قانون مجازات اسلامی هستند، در عمل مورد استقبال قضات محاکم کیفری قرار نگرفتند و در موارد محدود و معدود از این نهادها استفاده می‌شود. یا برای مثال با محدودیتی که قانون‌گذار در ماده ۳۷ قانون مجازات اسلامی برای تقلیل مجازات حبس پیش‌بینی کرده است، مشاهده می‌شود که قضات محاکم به جای تخفیف کیفر به استفاده از نهاد تعلیق اجرای مجازات روی آوردند و در عمل این قید ماده ۳۷ اجرا نمی‌شود. بنابراین در تصویب قوانین و پیش‌بینی تأسیس‌های جدید حقوقی، لازم است به این موضوع مهم نیز توجه شود تا بهره‌بردن از تمام ظرفیت‌های قانونی توسط قضات ممکن شود.

مبحث سوم؛ نهاد عفو؛ یکی از عوامل سقوط کیفر در قانون مجازات اسلامی عفو است. حقوق دانان به‌طور کلی عفو را به دو نوع خصوصی و عمومی تقسیم می‌کنند. عفو خصوصی نوعی اقدام قضایی است که با پیشنهاد رییس قوه قضاییه و موافقت بالاترین مقام کشور که در نظام ما مقام رهبری است اجرایی می‌شود و براساس آن تمام یا قسمتی از مجازات محکوم بخشیده می‌شود یا به مجازات خفیف‌تری تبدیل می‌شود؛ اما عفو عمومی تدبیری برای اعمال رأفت و چشم‌پوشی نسبت به متهم یا محکوم از سوی حاکمیت است که به وسیله قوه مقننه اعمال می‌شود.

عفو بزهکاران به عنوان یکی از ابزارهای سیاست جنایی از چند قرن گذشته مورد انتقاد بسیاری از حقوق دانان و فلاسفه قرار گرفته است. «بکاریا» در مخالفت با حق عفو پادشاه می‌نویسد: «یک فرد خاص نمی‌تواند با عفو خود همانند خسارتی که به او رسیده است، چشم‌پوشی کند و لزوم عبرت‌انگیزی را از میان بردارد. حق مجازات به فرد تعلق ندارد، بلکه از آن همه شهروندان یا از آن هیئت حاکمه است» (بکاریا، ۱۳۸۵: ۸۶). «کانت» و «فوئر باخ» اعتقاد دارند عفو خصوصی، تجاوز قوه مجریه به حقوق قوه قضاییه و قوه مقننه است و اگر قوانین کیفری خوب هستند باید اجرا شوند و اگر خوب نباشند و اجرای آن به مصلحت نباشد، باید مورد تغییر و اصلاح قرار گیرند؛ زیرا عفو خصوصی دهن کجی به قوه قضاییه و آراء دادگاه است و بیان‌گر این حقیقت تلخ است که مسئولان از اجرای مجازات

هدفی ندارند و به اهمیت بازدارندگی کیفر واقف نیستند یا لاقلاً قوه مجریه قدرت درک آثار اصلاحی مجازات را ندارد (آخوندی، ۱۳۹۴: ۲۱۸). با همه این ایرادها به نظر می‌رسد چنانچه از نهاد عفو به صورت استثنایی و حداقلی، با لحاظ اهداف مجازات‌ها و در چارچوب مشخص و از پیش اعلام شده استفاده شود می‌توان شاهد کاهش جمعیت کیفری بود و از این رهگذر از آثار زیان‌بار اعمال کیفر جلوگیری کرد.

علت بیان عفو به عنوان یکی از جلوه‌های عدالت ترمیمی، اشاره به عفو خصوصی است. قانون‌گذار در ماده ۹۶ قانون مجازات اسلامی بیان کرده است که: «عفو یا تخفیف مجازات محکومان، در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد قوه قضاییه، با مقام رهبری است». در این ماده منظور از کلمه عفو از بین رفتن کل مجازات و منظور از کلمه تخفیف از بین رفتن قسمتی از مجازات است. در خصوص سازوکار استفاده از نهاد عفو توسط محکومان و تهیه مقدمات و بررسی پرونده‌های افرادی که می‌توانند از عفو استفاده کنند، چندین آیین‌نامه توسط رئیس‌ان سابق قوه قضاییه تهیه شده است. در حال حاضر، آیین‌نامه کمیسیون عفو، تخفیف و تبدیل مجازات مصوب ۱۳۸۷/۱۶/۵ ملاک رسیدگی است. در ماده ۹ این آیین‌نامه به عنوان یکی از مدارک لازم برای پیشنهاد عفو، اشاره به «استیفا یا عدم استیفاء حق شاکی خصوصی و کیفیت آن» شده است. در ادامه نیز در ماده ۲۳ آیین‌نامه در مقام بیان سیاست‌های عفو، تخفیف و تبدیل مجازات، یکی از این سیاست‌ها را «توجه به موارد حق الناس و فراهم بودن شرایط و موجبات تأمین ضرر و زیان شاکی خصوصی» دانسته، و در ماده ۲۴ رعایت سیاست‌ها و تدابیر مندرج در آیین‌نامه را یکی از شرایط اعطای عفو، تخفیف یا تبدیل کیفر بر شمرده است.

با ملاحظه آیین‌نامه یادشده می‌توان به توجه زیاد قوه قضاییه به حقوق بزه‌دیده و موجبات آن پی برد. با اینکه محور و کانون توجه در اعطای عفو محکوم است، ولی این موضوع دلیل نمی‌شود که بزه‌دیده و قربانی جرم در این سازوکار به فراموشی سپرده شود. هر چند در برخورداری از عفو، جبران ضرر و زیان شاکی ضروری نیست، ولی توانایی محکوم بر

جبران ضرر و زیان بزه دیده و وجود ظرفیت برای جبران خسارت شاکی ضروری است و چنانچه امکان این جبران وجود نداشته باشد محکوم نمی تواند از عفو استفاده کند. نکته جالب دیگری که در این آیین نامه به آن پرداخته شده است لزوم قید کیفیت استیفای حق شاکی در مدارک ارائه شده برای تقاضای عفو است. به نظر می رسد کمیسیون عفو و بخشودگی در تصمیم گیری خود حتی به کیفیت جبران خسارت نیز باید توجه کند. به عبارت دیگر می توان چنین برداشت کرد که صرف جبران خسارت کافی نیست، بلکه این جبران خسارت از سوی محکوم باید به نحوی باشد که تا حد ممکن آلام شاکی را تسکین دهد و برای وی حسن رضایت مندی برای مشارکت در برنامه های ترمیمی ایجاد کند.

گفتنی است در اعطای عفو تنها به این مسئله توجه نشده و در ماده ۲۳ آیین نامه به تأثیر مجازات، اصلاح بزهکار و احراز ندامت وی نیز به عنوان دیگر سیاست های عفو اشاره شده است. به بیان دیگر، آیین نامه کمیسیون عفو، تخفیف و تبدیل مجازات، یک سیاست ترمیمی - اصلاحی در پیش گرفته تا از این رهگذر هم نسبت به ترمیم و جبران خسارت بزه دیده اقدام شود، هم فرصتی برای اصلاح و ندامت بزهکار فراهم شود و هم با رویکرد تعطیل یا تعدیل کردن کیفر، تا حد ممکن از مزایای کیفرزدایی بهره برده شود.

مبحث چهارم؛ توبه: توبه به عنوان یکی از موارد سقوط کیفر برای نخستین بار است که به این صورت در قوانین کشورمان پیش بینی می شود. در قانون سابق (۱۳۷۰) به صورت پراکنده به توبه توجه شده بود. این تأسیس حقوقی اگر با دقت، در موارد خاص و با احراز شرایط اجرا شود، تأثیرهای مثبت فراوانی خواهد داشت.

قانون گذار در مواد ۱۱۴ تا ۱۱۹ قانون مجازات اسلامی به توبه اشاره کرده است. با ملاحظه این مواد قانونی می توان دریافت که تمامی این موارد جدید هستند و در قانون سابق وجود نداشتند. در خصوص جرایم مستوجب حد، قانون گذار در ماده ۱۱۴ و در مورد جرایم مستوجب تعزیر در ماده ۱۱۵ به شرایط و آثار توبه اشاره کرده است. توبه نهاد خاص و جالب توجهی است؛ زیرا ناشی از ارتباط معنوی بزهکار و معبودش است. به بیان دیگر

قانون به یک ارتباط معنوی و فراقانونی جنبه قانونی و اجرایی داده است و از آن به عنوان یکی از علل سقوط کیفر یاد کرده است. می‌توان گفت توبه کم‌هزینه‌ترین نهاد قانونی سقوط مجازات برای اصلاح بزه‌کار و تحقق اهداف اجرای مجازات است.

قانون‌گذار هم در حدود و هم در تعزیرات، توبه را پذیرفته است، ولی در خصوص دیه، قصاص و حد قذف، به لحاظ اهمیت حق الناس، توبه را نپذیرفته است، به عبارت دیگر در این موارد توجه به حقوق قربانی جرم مانع از پذیرش توبه شده است، موضوعی که متأسفانه در خصوص جرایم تعزیری به آن توجه نشده است؛ زیرا به طور کلی در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت، توبه از علل سقوط کیفر است و با توجه به اطلاق ماده ۱۱۵، هم جرایم غیر قابل گذشت و هم جرایم قابل گذشت را دربر می‌گیرد. یعنی در جرایم قابل گذشت درجه شش، هفت و هشت برای برخورداری مرتکب از نهاد توبه نیازی به جبران خسارت و ضرر بزه‌دیده و تحصیل گذشت وی نیست که در جای خود قابل تأمل است.

از سوی دیگر با توجه به این مطلب که یکی از مهم‌ترین اهداف اعمال کیفر، اصلاح مرتکب و برگشت او به جامعه است، اگر در جرایم تعزیری، مرتکب بدون تحمل مجازات توبه کند و زمینه اصلاح در وی نمایان شود، دلیل موجه و معتبری بر نپذیرفتن توبه وی وجود ندارد. همچنین ایراد دیگری که به ماده ۱۱۵ وارد است این است که در صورت احراز توبه در جرایم درجه یک تا پنج، دادگاه می‌تواند مجازات را تخفیف دهد، حال آنکه طبق ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی صرف ندامت مرتکب یکی از جهات تخفیف مجازات است، ولی انتظار آن است که تأثیر توبه، به مراتب بیشتر از ندامت باشد. علاوه بر این، در ماده ۱۱۵ یک‌بار تکرار جرم مانع بهره‌مندی فرد از آثار توبه در سقوط یا تخفیف مجازات دانسته شده است، ولی تأثیر ندامت طبق ماده ۳۸ به عنوان یکی از جهات مخففه تا سه بار تکرار جرم پابرجا است (توجهی، ۱۳۹۴: ۱۶۹).

علت ذکر توبه به عنوان یکی از جلوه‌های عدالت ترمیمی توجه به این مطلب است که در مواد قانونی ۱۱۴، ۱۱۵ و ۱۱۷، هر جا که بحث از توبه شده است در کنار آن دو شرط دیگر

برای سقوط کیفر آمده است. در ماده ۱۱۷ قانون مجازات اسلامی آمده است: «در مواردی که توبه مرتکب موجب سقوط یا تخفیف مجازات می‌شود، اصلاح و ندامت وی باید احراز شود و به ادعای مرتکب اکتفا نمی‌شود».

اصلاح بزهکار و ندامت وی همیشه به عنوان یکی از اهداف عدالت ترمیمی مطرح بوده است (مصدق، ۱۳۹۲: ۲۳۵)، در برنامه‌های عدالت ترمیمی به دنبال آن هستیم که بزهکاران درک کنند که چگونه اقدام‌های آنها دیگران را متأثر کرده، سپس مسئولیت عمل ارتكابی خود را بپذیرند. قانون‌گذار شیوه احراز اصلاح و ندامت را بیان نکرده و بی‌شک احراز آن به عهده قاضی دادگاه است. منظور از اصلاح، اصلاح فعلی نیست، بلکه مقصود زمینه اصلاح است (زهر، ۱۳۸۲: ۸۵). در رویه قضایی و اجرای مقررات توبه، توجه به این نکته مهم است که چگونه دادگاه می‌تواند اصلاح و ندامت بزهکار را احراز کند، درحالی‌که وی نسبت به جبران خسارت بزه‌دیده اقدام نکرده است؟ به بیان دیگر می‌توان گفت یکی از مقدمات احراز ندامت و اصلاح مرتکب توسط دادگاه این است که وی تا جای ممکن نسبت به جبران خسارت بزه‌دیده و تلاش برای کاهش خسارت‌های وی اقدام کند و بتواند رضایت‌مندی قربانی جرم را فراهم کند. در توبه گذشته از ندامت، اراده مرتکب به تکرار نکردن جرم و از همه مهم تر قصد تقرب به خداوند و تعظیم امر الهی مطرح است و چگونه بزهکار می‌تواند در این راه گام بردارد بدون اینکه نسبت به حق الناس و آسیب‌های وارده به بزه‌دیده در نتیجه ارتكاب جرم بی‌تفاوت باشد. پس به‌عنوان ملاک اساسی در احراز اصلاح و ندامت بزهکار توسط دادگاه می‌توان اهتمام بزهکار و تلاش وی برای جبران خسارت‌های قربانی جرم، مشارکت مؤثر وی در برنامه‌های ترمیمی، توجه وی به احساس‌ها و نیازهای بزه‌دیده و تقیح رفتار مجرمانه توسط وی را مطرح کرد.

روش

پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی است. در این پژوهش تلاش شد با مطالعه منابع کتابخانه‌ای و تحلیل اسناد و منابع مدون، سیاست جنایی تقنینی قانون‌گذار در قانون جدید

مجازات اسلامی در نهادهای موجب سقوط کیفر و در پرتو اندیشه‌های عدالت ترمیمی شرح داده شود. در این راستا، به رویه قضایی محاکم دادگستری نیز توجه شده است و بیشترین تکیه این تحقیق روی مواد قانونی مرتبط با موضوع پژوهش است، زیرا تفسیر و تحلیل درست مواد قانونی، ظرفیت‌های قانون مجازات اسلامی برای حمایت کیفری از بزه‌دیده با رویکرد ترمیمی را بهتر نشان می‌دهد.

یافته‌ها

با ملاحظه نهادهای موجب سقوط کیفر تأثیر زیاد دکتین حقوقی و آموزه‌های جرم‌شناسی به خصوص اندیشه عدالت ترمیمی در این نهادها قابل مشاهده است. البته می‌توان گفت کانون توجه در نهادهایی مانند توبه، عفو و معافیت از کیفر به سوی بزهکار است، ولی بزه دیده نیز به فراموشی سپرده نشده است. همان‌گونه که گفته شد شرط اساسی برای بهره‌بردن از این تأسیس‌های حقوقی، اعلام گذشت بزه‌دیده و جبران خسارت وی است. همه این‌ها حاکی از تلاش قانون‌گذار برای حفظ، احیا و جبران حقوق بزه‌دیده، افزایش ظرفیت نهادهای قانونی یادشده در این مسیر و اصلاح و بازپروری بزهکار با الهام از اندیشه‌های عدالت ترمیمی است. در این پژوهش مشخص شد که قانون‌گذار در نهادهای موجب سقوط کیفر، به حفظ حقوق بزه‌دیده اهتمام جدی داشته است ولی انتقادی که می‌توان مطرح کرد پیش‌بینی نکردن سازوکار مشخص از سوی قانون‌گذار برای نحوه مشارکت بزه‌دیده و بزهکار در برنامه‌های عدالت ترمیمی و رسیدن به توافقی پایدار است. بنابراین می‌توان گفت هرچند نظریه عدالت ترمیمی از سوی قانون‌گذار مورد توجه قرار گرفته، ولی با توجه به مبانی عدالت ترمیمی که در ابتدای پژوهش گفته شد، قانون‌گذار خود را مقید به اجرای تمام برنامه‌ها و اصول عدالت ترمیمی ندانسته است.

بحث و نتیجه‌گیری

عدالت ترمیمی و عدالت کیفری جایگزین یکدیگر نیستند و برنامه‌های عدالت ترمیمی در کنار نظام عدالت کیفری سنتی است که می‌تواند اثرگذار و مفید باشد. به بیان دیگر عدالت

ترمیمی مانند یک ساختار همراه و یاری‌گر نظام کیفری سزادهی می‌تواند کارساز باشد و از این رهگذر خدمات زیادی به بزه‌دیده، جامعه و حتی بزه‌کار ارائه کند. قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ به ضرورت داد‌گری ترمیمی در کنار داد‌گری جنایی سزادهنده توجه کرده و این امر حاکی از آن است که قانون‌گذار باور دارد که بهره‌گیری از روش‌های ترمیمی به کارایی بهتر داد‌گری جنایی در پیشگیری از جرم و مبارزه با بزه‌کاری کمک خواهد کرد. در این راه، قانون‌گذار با افزایش ظرفیت نهادهای قانونی که سابقه تقنینی داشته‌اند، مانند گذشت شاکی در جرایم قابل گذشت و توبه و ابداع نهاد جدیدی مانند معافیت از کیفر با پیش‌بینی سقوط کیفر در این موارد، توجه شایانی به موقعیت و وضعیت بزه‌دیده در نظام عدالت کیفری کرده است. قانون‌گذار در جلوه‌های ترمیمی مستوجب سقوط مجازات، هم برای جبران ضرر و زیان‌های بزه‌دیده تلاش کرده و هم از مضرات اعمال کیفر بر بزه‌کاران کاسته است. البته در این نهادها هیچ‌گاه رسالت حقوق کیفری نسبت به اصلاح و بازپذیری بزه‌کار به فراموشی سپرده نشده است و در مواد قانونی مرتبط با نهادهای ترمیمی، سقوط مجازات چنانکه گذشت، این مهم نیز تا جای ممکن رعایت شده است. کیفرزدایی نمودهای مختلفی دارد اعم از تعدیل کیفر (شامل تخفیف، تبدیل یا تأخیر در اجرای مجازات) و تعطیل (سقوط) کیفر، که قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی هم‌سو با نظریه عدالت ترمیمی اهتمام ویژه‌ای نسبت به اعمال اقسام مختلف کیفرزدایی کرده که این مهم باعث افزایش ظرفیت حقوق کیفری شده است. و در نهایت اینکه حقوق کیفری، حقوق چگونه مجازات نکردن است نه حقوق چگونه مجازات کردن و قانون مجازات اسلامی جدید حرکتی معنادار به سمت تحقق این آرمان داشته است.

منابع

- آخوندی، محمود (۱۳۹۴). آیین دادرسی کیفری. دفتر سوم اجرای احکام کیفری. تهران: نشر دوران‌دیشان.
- آشوری، محمد (۱۳۹۱). آیین دادرسی کیفری. جلد اول. تهران: انتشارات سمت.
- آنسل، مارک (۱۳۹۱). دفاع اجتماعی. محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی (مترجمان). تهران: گنج دانش.
- اداره کنترل مواد مخدر و پیشگیری از جرم سازمان ملل متحد مرکز بین‌المللی پیشگیری از جرم (۱۳۸۴). عدالت برای بزه‌دیدگان. علی شایان (مترجم). تهران: نشر سلسبیل.
- امینی، محمد (۱۳۹۲). قضازدایی و جایگاه آن در نظام کیفری ایران. تهران: مجد.
- ایوون، دندوراند؛ فریزر، ولی و کورت، تی گرفت (۱۳۹۰). راهنمای برنامه‌های عدالت ترمیمی. عزیزالله سمیعی (مترجم). تهران: صندوق کودکان سازمان ملل متحد.
- بکاریا، سزار (۱۳۸۵). رساله جرایم و مجازات‌ها. محمدعلی اردبیلی (مترجم). تهران: میزان.
- توجهی، عبدالعلی (۱۳۹۴). آسیب‌شناسی قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲. تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
- رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور به شماره ۵۲۵ تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۶۸.
- رایجیان اصلی، مهرداد (۱۳۸۴). بزه‌دیده‌شناسی حمایتی. تهران: نشر دادگستر.
- رایت، مارتین و مارشال، تونی (۱۳۸۴). عدالت ترمیمی. امیر سماواتی پیروز (مترجم). تهران: انتشارات خلیلیان.
- رهامی، محسن (۱۳۸۹). جرایم بدون بزه‌دیده. تهران: میزان.
- زهر، هوارد (۱۳۸۳). کتاب کوچک عدالت ترمیمی. حسین غلامی (مترجم). تهران: مجد.

- سماواتی پیروز، امیر (۱۳۸۵). عدالت ترمیمی تعدیل تدریجی عدالت کیفری یا تغییر آن. تهران: نگاه بینه.
- شیرین، عباس (۱۳۸۵). فرایندهای عدالت ترمیمی. فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم. شماره ۱، صص ۱۷-۵۴.
- عباسی، محمد (۱۳۸۲). افق‌های نوین عدالت ترمیمی میانجی‌گری کیفری. تهران: دانشور.
- غلامی، حسین (۱۳۸۵). عدالت ترمیمی. تهران: سمت.
- مصدق، محمد (۱۳۹۲). شرح قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با رویکرد کاربردی. تهران: جنگل.
- معین، محمد (۱۳۷۳). فرهنگ فارسی. جلد ۳. تهران: نشر امیرکبیر.
- میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۸۶). عدالت ترمیمی در فقه اسلامی و حقوق ایران. تهران: خرسندی.
- میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۹۰). تحلیل مبانی حقوق جزای عمومی. تهران: جنگل.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین و هاشم‌بیگی، حسین (۱۳۹۰). دانشنامه جرم‌شناسی. تهران: گنج دانش.
- نوبهار، رحیم؛ رستمی، هادی؛ روستایی، مهرانگیز؛ خدادادی، سیدبهمن و نوابی، زینب‌السادات (۱۳۹۳). اصل حداقل بودن حقوق جزا. تهران: میزان.
- Braithwaite, John (2003). Principles of Restorative Justice In, Andrew von Hirsch, et. al., eds., Restorative Justice and Criminal Justice: Competing or Reconcilable Paradigms? Oxford and Portland, Oregon: Hart Publishing. Pp. 1-20.
- Menkel -Meadow, Carrie (2007). Restorative Justice: what is it and does it work? Annual Review of Law and Social 3(1), 161-187.
- Simmons, Ric (2007). Wake Forest Law Review. Private Criminal Justice: 42 Wake Forest L. Rev. 911, database: Lexis

